

حقیقت چیست؟

(۴)

آیا معیار حقیقت وجود دارد و آن در چیست؟

شناخت دیالکتیک احساس و عقل، حل بسیاری از پارادوکسها (تناقضها) بی را که از آنها سخن رفت، میسر می‌سازد. لکن، تصدیق وحدت ناگستنی دو مرحله روند شناخت، به هیچ وجه حل نهایی مسئله حقیقت را به دست نمی‌دهد. تا شیوه‌های حقیقت‌جویی، یعنی **معیارهای حقیقت‌بودن** را نیابیم، مسئله استدلال حقیقت‌بودن نتایج شناخت، حل نشده باقی می‌ماند.

در تاریخ فلسفه، کوششهایی در جهت یافتن معیارهایی برای حقیقت‌بودن شناخت در خود شناخت به عمل آمده است. برحسب این که چه چیز را عمده و اساسی می‌شمردند - حسی یا عقلی - معیار حقیقت‌بودن را در خصیلت‌ها یا در خصیلت تفکر جستجو می‌کردند. اسقف برکلی (۱۶۸۵ - ۱۷۵۳) فیلسوف ایده‌آلیست انگلیسی می‌پرسید: «چه تفاوتی است بین خواب و واقعیت؟» و چنین پاسخ می‌داد: مجموعه احساسهایی که واقعیت را تشکیل می‌دهد، بمراتب روشن‌تر از تصورات حسی در خواب است.

لکن همیشه چنین نیست. می‌دانیم که تصورات تلقین شده به وسیله هیپنوتیزکننده فوق‌العاده روشن است. تحت تأثیر هیپنوتیزم می‌توان بزرگسالان را واداشت تا چهار دست و پا راه روند، خود را در آب پندارند و حرکات شنا انجام دهند، باور کنند که نقاشان، هنرمندان و... بزرگی هستند، آن‌چنان که نقاشی کنند، آواز بخوانند. با وجود این، وضوح کامل تصویرهای حسی در هیپنوتیزشونده به معنای واقعیت‌بودن تمام آنها نیست.

رنه دکارت راسیونالیست (عقل‌گرا) می‌کوشید تا معیار حقیقت را در خود عقل بیابد. به عقیده دکارت، حقیقت را چنان تفکری به دست می‌دهد که در نتایج آن شک و تردید راه نیابد. مثلاً، در این شک و تردیدی نیست که چون انسان می‌اندیشد، پس وجود دارد. بدین طریق، دانش حقیقی به عقیده دکارت، دانش بدیهی و یقینی است. لکن پراتیک علم بطور کلی و علم معاصر بویژه، نمونه‌های فراوانی از نادرست بودن بدیهی و یقینی در اختیار دارد. معلوم است که آدمیان نمی‌توانند وارونه راه روند. اما آدمیان در «آن» سوی کره زمین نسبت به ما واقعاً وارونه (هرچند نه با سرشان) راه می‌روند.

ظاهراً شک و تردیدی وجود ندارد که گذشت زمان همیشه و همه‌جا یکسان است، مستقل از این که حرکت بکنیم یا نکنیم. اما تئوری نسبیت اینشتین ثابت کرده است که چنین نیست. از ذکر نمونه‌های بیشتر در اینجا خودداری می‌کنیم، بویژه که پیش از این، هنگامی که سخن از مسئله حقیقت نسبی و مطلق در میان بود، مثالهایی از این قبیل آورده‌ایم.

پراتیک

به این ترتیب، معیار حقیقت‌بودن شناخت را نه در حسها یافتیم و نه در عقل. آن را نه در خود روند شناخت، بلکه خارج از آن، در کاربرد نتایجش در پراتیک، باید جستجو کرد. این مسئله که تفکر انسانی واقعیت‌عینی دارد یا نه، اصلاً نه مسئله تئوری بلکه مسئله پراتیک است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت

بودن، یعنی واقعیت و قدرت تفکر خود را، ثابت کند.

اگر انسان نمی‌توانست دنیای پیرامون را بدرستی در شعور خود منعکس کند، قادر به دمسازشدن با آن نبود. نمونه بیماران روانی گواهِ روشنی بر این مدعاست. بیماران روانی، با وجود این که از نظر جسمانی سالمند، قادر به زندگی مستقل نیستند و این همانا از آن جهت است که دنیای پیرامون را در شعور خود نادرست منعکس می‌کنند.

نتایج شناخت را فقط در صورتی می‌توان حقیقی شمرد که با فعالیت عملی انسان تأیید شوند.
هر تئوری هر قدر پیشرفته، پیش از آزمون و وارسی، فقط می‌تواند به مثابه حدس یا فرضیه تلقی شود. شناخت بدون فرضیه ممکن نیست. اما هر فرضیه سرانجام باید به وسیله پراتیک تأیید یا رد شود. بسیاری از آنها که اینک بدیهی می‌نمایند، در آغاز فرضیه‌هایی بیش نبودند که تأیید پراتیکی یافتند. مثلاً اندیشه ساختار اتمی مواد که ابتدا به وسیله دموکریتوس مطرح شد، تا تجربه‌های مکرر آزمایشگاهی تأییدش نکردند، فرضیه‌ای بیش نبود. همین تجربه‌های آزمایشگاهی نیز به نوبه خود راهگشای استفاده عملی از انرژی اتمی شدند. در این مورد مثالی قانع‌کننده می‌آوریم: ماده رنگ‌کننده آلیزارین را روزگاری از ریشه روناس به دست می‌آوردند، سپس به تهیه آن از راه ارزانتر شیمیایی پرداختند - از قطران زغال سنگ. تهیه آلیزارین از قطران زغال سنگ فقط بر اساس تصورات درست از ساختار شیمیایی آلیزارین میسر گردید.

از این قبیل مثالها فراوان می‌توان ذکر کرد. مواد مصنوعی را همه جا پیرامون خود می‌بینید، که تولید صنعتی هریک از آنها اثبات عملی حقیقت بودن احکام تئوریک در باره ساختار مواد است.

چنین پراتیکی (تولید صنعتی) البته به قدر کافی قانع‌کننده نیست. لکن در علم، رساندن همه احکام تئوریک به سطح پراتیک تولیدی الزامی نیست. در اینجا، آزمایش و مشاهده پدیده‌های پیشگویی شده به وسیله تئوری اهمیت فراوان کسب می‌کند.

در فیزیک مدتها مسیر پرتو نوری را به مثابه خط مستقیم ایده‌آل می‌پنداشتند. از تئوری عام نسبیت اینشتین برمی‌آمد که پرتو نور ستاره با گذشتن از کنار کره خورشید باید به اندازه‌ای معین از خط مستقیم منحرف شود. این به اصطلاح «اثر اینشتین» را می‌شد در هنگام خورشید گرفتگی تحقیق کرد. در سال ۱۹۱۹، پس از پایان جنگ جهانی اول، هیئتهای اعزامی به سواحل افریقا و امریکا نشان دادند که پدیده پیشگویی شده به وسیله تئوری واقعاً روی می‌دهد. به این ترتیب، فرضیه اینشتین مبتنی بر تئوری عام نسبیت، تأیید پراتیکی یافت.

خواننده خواهد گفت تمام اینها درست است. در واقع تصدیق حقیقت بودن شناخت، در بسیاری موارد به وسیله پراتیک به عمل می‌آید. اما همواره چنین است؟ در دوره دبیرستان قضیه هندسی معروفی را می‌آموزند - مجموع زوایای مثلث برابر با دو قائمه است. مقاله در اختیار هر دانش آموزی هست. ظاهراً چه کاری ساده‌تر از این - بردار و اندازه بگیر. لکن معلم به جای این کار به اثبات پُرطول و تفصیل قضیه می‌پردازد.

قبلاً نه تنها از حقایق واقعی، بلکه از حقایق منطقی که با تحلیل ساختار منطقی آنها روشن می‌شود، سخن گفتیم. پراتیک با اینها چه ربطی دارد؟

برای تماشای فیلمی با موضوع تاریخی، مانند «پتر اول»، «جنگهای صلیبی»، «داکیها» و از این قبیل، به سینما می‌روید. فیلم گیرا و پرحادثه است و شما آن چنان تحت تأثیر صحنه‌های نبرد قرار می‌گیرید که

گویی خود شاهد حوادث تاریخی هستید. اما، حادثه تاریخی در واقع همان گونه روی داده است که روی پرده سینما می بینید؟ پراتیک در اینجا چه می تواند بگوید؟ جنگ ترموپیل یا نبرد پلنتاوا را نیز می توان بازسازی کرد! آیا کیهان نوردانی از دیگر کرات به کره زمین آمده اند یا نه؟ مناقشه در این باره، بویژه پس از روی پرده آمدن فیلم سینمایی «خاطراتی از آینده»، بالا گرفته است. طرفداران فرضیه اقامت بیگانگانی از کیهان در کره زمین، به شواهدی از این قبیل استناد می کنند: نقشهای کشف شده در غارهای افریقا، سنگهای عظیم در بعلبک، برج بابل که به گمانشان میدان صمود سفینه کیهانی بوده است، ستون آهنی در هند، استخوانهای دینوسورها با حفره هایی شبیه به اثر گلوله در آنها. دلایل بسیار قانع کننده اند؛ در واقع، تخته سنگهای «ایوان بعلبک» را حتی به کمک افزارهای فنی معاصر نیز نمی توان اجزا کند. پس اگر یاری کیهان نوردان بیگانه، که از لحاظ فنی بسیار پیشرفته بودند، نبود، نیاکان ما چگونه می توانستند در این کار موفق شوند؟ تصویرهای کشف شده در غارهای افریقا، لباس فضانوردان را به یاد می آورد. آیا این تصویرها نمایانگر خیال پردازی بومیان است؟ اما خیال پردازی همیشه مبتنی بر چیزی واقعی است. پس بومیان بدون داشتن مدل مربوط چگونه توانسته اند چنین تصویرهایی را بیافرینند؟ ... و ...

اما دلایل مخالفان فرضیه مهمانانی از کیهان نیز لااقل به همان اندازه می تواند قانع کننده باشد. مثلاً می گویند در جایی که اینک «ایوان بعلبک» واقع شده است، در زمان خود بنا به فرمان امپراطوران روم به ساختن معبد عظیم ژو پیترو دست زدند، اما ساختمان معبد به خاطر کمبود وسایل به پایان نرسید. آثار ضربه های اسکنه نیز از منشاء زمینی تخته سنگهای عظیم گواهی می دهد. تصاویر در غارها نیز چیزی جز نقش ماسکهای معمول در مراسم نیست. اما چرا لباس این مهمانان کیهانی همانا درست شبیه لباسهای فضانوردان دهساله اخیر ماست؟ چه بسا که لباس فضانوردان در دهساله آینده اصلاً به گونه ای دیگر باشد! خواننده سرگردان است و نمی داند جانب کدام گروه را بگیرد. ظاهراً برای تحقیق حقیقت بودن این یا آن دیدگاه عملاً امکان دیگری وجود ندارد جز این که سوار ماشین زمان شویم و خود به جستجوی این مهمانان کیهانی بپردازیم!

کارا نبودن ظاهری معیار پراتیک در مواد یاد شده نتیجه درک نادرست و بیش از حد محدود از پراتیک است. پراتیک را نباید به مثابه چیزی ایستا و منجمد در زمان فهمید. پراتیک بشری اقدامی یکباره نیست، بلکه روند تاریخی ذوجوانب است که در آن، عناصر نسبی و مطلق شناخت جهان به وسیله انسان پیوند دیالکتیکی دارند. اگر دانش آموزی زوایای مثلثی را به وسیله نقاله اندازه می گیرد، این، البته پراتیک است، اما پراتیکی بویژه محدود به مکان و زمان. هزارها، میلیونها اندازه گیری بدون شک، پراتیکی به مراتب گسترده تر و به همین جهت مؤثرتر و ثمربخش تر است. در اثبات قضیه ای از یک رشته آکسیومها (اصول موضوعه) یا حقایق بدیهی استفاده می کنیم. اما حقیقت بودن آکسیومها در غایت امر مبتنی است بر پراتیک، وانگهی نه بر پراتیک یک انسان منفرد یا گروهی از اشخاص، بلکه بر پراتیک همه بشریت در تمام طول تکاملش: فعالیت عملی انسان میلیاردها بار بایستی شعور انسان را به تکرار اشکال گوناگون منطقی رسانده باشد تا این اشکال توانسته باشند معنی آکسیوم را به دست آورند. به این ترتیب با توسل به برهان به جای اندازه گیری با نقاله، چیزی دیگر را جانشین پراتیک نمی کنیم، بلکه نوعی پراتیک کمتر مطمئن را با نوعی دیگر که مطمئن تر است، عوض می کنیم.

کاربرد معیار پراتیک ممکن است نه مستقیم و بی واسطه بلکه با واسطه از طریق سلسله ای کامل از

حلقه‌های بینابینی صورت گیرد. همانا به همین طریق است که معیار پراتیک در تحقیق حقیقت بودن احکام مربوط به گذشته به کار می‌رود. جنگ بین رومیها و داکها را نمی‌توان مستقیماً مشاهده کرد. لکن به وسیلهٔ مقابلهٔ تصور خود دربارهٔ این جنگ با یافته‌های جدید (مثلاً با نتایج جدیدترین حفاریات باستان‌شناسی)، ما دائماً دانش خود را در این باره تصحیح می‌کنیم، یعنی دقیقتر و موثقتر می‌کنیم.

فرضیه‌ها باید به نتایجی بیانجامند که کنترل و واری را میسر و امکان‌پذیر سازند. از این لحاظ دراصل تفاوتی بین فرضیهٔ مهمانان کیهانی و مثلاً یک فرضیهٔ فیزیکی وجود ندارد. فقط واری نتایج درمورد اول روندی پیچیده‌تر است و به زمان درازتری نیاز دارد. حقیقت بودن نظریه‌ها و احکام مربوط به گذشته، به وسیلهٔ پراتیک در حال رشد و تکامل در آینده واری می‌شود.

پیش‌بینی، نه تنها در فیزیک یا نجوم، بلکه در تاریخ نیز کاملاً امکان‌پذیر است. موارد حیرت‌انگیزی از پیش‌بینی تاریخی شهرت یافته‌اند. کرام در کتاب «خدایان، آرامگاهها، دانشمندان» از جمله از یکی از این موارد نام می‌برد. شلیمان دانشمند آلمانی فرضیه‌ای بیان کرد حاکی از این که «ایلید» هومر براساس رویدادهای واقعی تنظیم یافته است و با وجود جنبهٔ افسانه‌ای - اسطوره‌ای رویدادهای توصیف شده به وسیلهٔ هومر، جنگ ترویا در واقع روی داده است. شلیمان بسادگی معتقد شده بود که زیر یکی از تپه‌ها می‌توان خرابه‌های ترویا را پیدا کرد، و پیش‌بینی اش نیز بطور کامل تأیید شد: ترویا باستانی را یافت.

باوجود این که معیار پراتیک در نهایت برای حقیقت جویی یگانه است، جنبهٔ مطلق ندارد. به عبارت دیگر، اگر حکمی به وسیلهٔ پراتیک تأیید شده باشد، هنوز، به آن معنی نیست که این حکم حقیقت مطلق است. چه بسا تصوّراتی که کاربرد عملی یافتند ولی سرانجام، مبهم و حتی نادرست درآمدند. مثلاً، فیزیکدانان مدهای مدید بنابر مقدماتی معتقد بودند که گرما نوعی خاص از مایعات به نام ترموژن (گرمازا) است. تاکنون نیز مفاهیمی چون «انتقال گرما»، «ظرفیت گرمایی» در زبان حفظ شده‌اند که بازتاب اندیشهٔ قدیمی ترموژن در آنهاست. تئوری ترموژن مدهای مدید حتی در صنعت به وسیلهٔ پراتیک مورد تأیید قرار گرفت. لکن، بمرور فاکت‌هایی متناقض با این تئوری پیدا شدند. بدیهی است، این به آن معنی نبود که در تئوری ترموژن همه چیز دروغ بوده است. رشته‌ای کامل از مناسبات، که به وسیلهٔ این تئوری برقرار شده، اهمیت خود را حفظ کردند، اما لازم آمد تا از اندیشهٔ وجود ماده‌ای معین که این مناسبات از آن ناشی شده چشم‌پوشی کنند. توضیح مناسبات به شکلی دیگر صورت گرفت. مثالی دیگر. مکانیک کلاسیک که براساس کارهای گالیله و نیوتون قرار دارد، عملاً در طرح هر ماشینی که مورد استفادهٔ مردم قرار گرفت، به کار رفت. باوجود این، آزمایشهایی که تئوری خاص نسبیت را تأیید کرده‌اند، عدم دقت مکانیک کلاسیک را نشان داده‌اند، این عدم دقت هنگامی از خود خبر می‌دهد که لازم شود تا با سرعتی قابل مقایسه با سرعت نور سروکار پیدا کنیم.

معیار پراتیک از آن جهت نیز جنبهٔ مطلق ندارد که پراتیک بشری در هر مرحلهٔ مشخص تاریخ محدود است، یعنی نسبی است. دیدگاه خورشید مرکزی کپرنیک در زمان خود از آن جهت نیز بانظر خصمانه روبرو شد که پراتیک آن زمان دیدگاه بطلمیوس را با موفقیت تأیید می‌کرد. ناخداایانی که به سوی سواحل امریکا کشتی می‌رانند، مسر خود را کاملاً دقیق و بدون کمک کپرنیک طی می‌کردند: اندیشهٔ کپرنیک اصلاً چیزی را در کشتی رانی تغییر نمی‌داد. تنها با تکامل پراتیک بشری، با صعودش به مرحله‌ای بالاتر، ورشکستگی عملی تئوری بطلمیوس و حقیقت عمیق کپرنیک آشکار شد.

معیار پراتیک بنا به ماهیت خود هرگز نمی تواند هیچ یک از تصورات بشری را بطور کامل تأیید یا تکذیب کند. این معیار آن قدر هم «نامعین» است تا به دانش انسان امکان «مطلق شدن» ندهد، و در همان حال به قدری معین است تا رهنمون مبارزه بی امان با تمام انواع ذهن گرای و ندانم گرایی شود.

حقیقت و سادگی

پراتیک معیار حقیقت است. لکن همان گونه که دیدیم، کاربرد معیار پراتیک فقط در ساده ترین و ابتدایی ترین حالتها جنبه مستقیم و بلاواسطه دارد. نمونه های یاد شده نقش حلقه های بینابینی بین پراتیک و تئوری را در شناخت حقیقت نشان می دهند. از گذشته های دور، سادگی به عنوان چنین حلقه بینابینی مطرح شده است. کلام حکیمانه لاتین می گوید: "simplicitas est sigillum veri" - سادگی مهر حقیقت است. کلاسیکهای علم - کپرنیک، گالیله، نیوتون، لومونوسف - به چنین دیدگاهی گرایش داشتند. آنها می پنداشتند تئوری هر چه ساده تر باشد، دلایل بیشتری وجود دارد تا آن را، در صورت یکسان بودن دیگر شرایط، حقیقت بدانیم. سادگی تئوری از آن جهت می تواند به عنوان ضامن حقیقت بودن باشد که همان سیمای جهان پیرامون ما را منعکس می کند. نیوتون می گفت که طبیعت ساده است و «باعلل بیهوده آراسته» نیست.

اندیشه سادگی به مثابه تصدیق حقیقت بودن تئوری، بعدها به وسیله ایده آلیستها - ماخ، آوه نارویوس و دیگران - تعریف شد. آنها خواستند سادگی، به تعبیر آنها «اقتصاد تفکر»، را جانشین خود حقیقت کنند. به عقیده این فیلسوفان ایده آلیست، اگر تصور جهان بدون ماده «باصرفه تر» است (با نادیده گرفتن پراتیک رشد و تکامل علم که مادی بودن جهان را ثابت می کند)، پس باید هم بدون ماده اندیشید.

تأکید بر این که «تفکر انسان آنگاه «باصرفه است» که حقیقت عینی را بدرستی منعکس کند...»، درک «اقتصاد تفکر» را با قاطعیت مورد انتقاد قرار می دهد.

بی پایگی یکسان بودن اصل سادگی به مثابه تصدیق حقیقت، با درک ماخیستی «اقتصاد تفکر» نشان داده شده. لکن در روند بررسی این مسئله، دانشمندان با یک سلسله پرسشهای بسیار جالب که پاسخ سنتی ندارند، روبرو شدند. قبل از همه، آیا جهان ساده است؟ پراتیک رشد و تکامل علم در دهه اخیر نشان می دهد که جهان آن چنان که نیوتون می پنداشت یا حتی ما تا چندی پیش می پنداشتیم، ساده نیست. اما اگر جهان ساده نیست، پس سادگی تئوری که جهان را منعکس می کند، چگونه می تواند مؤید حقیقت بودن تئوری باشد؟ آیا عکس آن درست تر نیست؟ آیا سادگی تئوری مؤید دروغ بودنش نیست؟ به همین جهت نیز آیا عاقلانه نیست تا از دو تئوری که اندازه مطابقت با فاکتها در هر دو یکسان است، آن را که پیچیده تر است بهتر و برتر بدانیم؟ خوب، بعد چه چیز می تواند به منزله مقیاس سادگی باشد؟ اگر هنوز در آغاز این قرن، مفهوم سادگی را بدیهی می پنداشتند و نمی کوشیدند تا تعاریف کمی دقیق به دست دهند، اینک سلسله ای کامل از نگرشها در اختیار داریم که سادگی، یعنی درجه پیچیدگی موضوعات مورد پژوهش را، به صورت عدد بیان می کنند. در ارزیابی یک طرح تئوریک، اگر اندازه ها و عددهای گوناگون را که بیان کتی سادگی هستند مأخذ قرار دهیم، نتایج گوناگون به دست می آوریم. صلاحیت کدام یک از آنها به عنوان مقیاس تصدیق حقیقت بودن بیشتر است؟

جستجوی پاسخ برای نخستین پرسشی که در اینجا مطرح شد، به این ملاحظات می انجامد: سادگی می تواند با حقیقت بودن ارتباط داشته باشد نه از آن جهت که جهان ساده است، بلکه همانا از آن جهت

که جهان پیچیده است. تمثیل زیر می تواند به فهم این امر کمک کند. تا سخن از ابعاد موضوعات ساده می رفت، می شد به واحدهایی از قبیل وجب، گز... که نسبتهای پیچیده ای با هم دارند، اکتفا کرد. اما با افزایش پیچیدگی موضوعات مورد پژوهش، نیاز به دستگا‌ه‌های اندازه گیری ساده تر افزایش می یابد؛ نمایش فواصل درون اتمی و کیهانی با وجب و گز دشوار است. درست به همین گونه نیز برای صلاحیت تئوری که جهان را به کمک وسایل ساده تر تصویر می کند، دلایل بیشتری وجود دارد. ساده تر بگوییم، در این صورت خطر گمراهی کمتر است.

این دلیل اصل سادگی به مثابه پایه ای برای گزینش آن تئوریهای علمی که به اندازه مساوی با آزمایش مطابقت دارند، دارای مفهومی خاص است. با این حال به آن نمی توان به مثابه دلیل نهایی نگریست. هیچ تئوری جهان را تمام و کمال منعکس نمی کند. هر تئوری با جهتی یا با جزئی از جهان ارتباط دارد. اگر این جزء (آنچه مستقیماً به وسیله تئوری منعکس می شود) ساده است، تئوری نیز باید ساده باشد. به همین گونه نیز پیچیدگی موضوع (پس از اتخاذ تمام تدابیر لازم برای انتخاب ساده ترین راه تصویر آن)، به آن معنی است که تئوری تصویرکننده آن نیز باید پیچیده تر باشد. حال اگر پیچیدگی موضوعی بیشتر از حالت اول و کمتر از حالت دوم است، اندازه پیچیدگی تئوری نیز باید بینابین باشد.

پرسشی بدون پاسخ باقی مانده است: سادگی را به چه نحو اندازه بگیریم، دقیقتر، کدام یک از مقیاسهای سادگی پیشنهاد شده به وسیله پدیدآورندگان گوناگون، ثمربخش تر است؟ چگونه می توان پیچیدگی موضوعات را مستقل از دانش، جدا از تصویرکننده آنها اندازه گیری کرد؟ واضح است با موضوعی سروکار داریم که نه تا پایان، بلکه تا حدی، در باره اش می دانیم. آنها که به مطالعه تئوریک این مسایل علاقه مندند، می توانند به آثار تخصصی مراجعه کنند. در اینجا فقط خاطر نشان می کنیم که تمام مقیاسهای سادگی را می توان بر حسب نوع تئوری تقسیم بندی کرد. هریک از این انواع تئوریا جهان پیرامون را از دیدگاهی معین تصویر می کند. به این ترتیب امکان گزینش موثقترین مقیاس سادگی به وجود می آید. پیچیدگی موضوع ممکن است به سبب پیچیدگی آن گروه فاکتها باشد که شالوه تجربی تئوری را تشکیل می دهند. به این طریق می توان پیچیدگی دانش تئوریک را مستقیماً با پیچیدگی داده های تجربه یا پراتیک متناسب گردانید، نه با پیچیدگی خود موضوع که تعیین آن مستقل از دانش امکان پذیر نیست.

بهن سرودی

فصل بهار گشت می خوشگوارنوش
 درپای گل زد دست بُتی گلُذارنوش
 صوفی، تونیز خرقه آرزق به باده ید
 وان باده را به طاق دو ابروی یارنوش
 زاهد، تَهْفِیْه چند کِشی باده ریا
 با ما نشین وزان می لعل آشکارنوش